

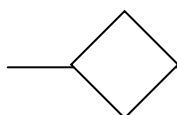


کشف و کفش « کفش طلبیدن در عرفان ابوالعباس قصاب آملی »

دکتر مصطفی گرچی

استادیار دانشگاه پیام نور

و عضو پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی



چکیده:

یکی از عارفان و مشایخ بزرگ مکتب خراسان و حکمت‌خسروانی، شیخ ابوالعباس احمد ابن محمد ابن عبدالکریم قصاب (یا قصار) آملی طبرستانی (۳۱۴-۴۲۴ ه‍.ق) است. دربارهٔ احوال، سلوک و طریقت و کرامت‌های او در متون متقدم، جستارهای پراکنده‌ای وجود دارد که نیاز به بررسی و تأمل محققانه‌ای دارد. اما آنچه در این جستار آمده است، اشاره به کنشی از اوست که تا جایی که نگارنده جستجو کرده، تقریباً در هیچ متن عرفانی نظیر ندارد. این کنش و حکایت در حالتی است که یکی از مریدان، از شیخ کفش (نعلین) تقاضا می‌کند. این حکایت، فقط در نسخهٔ میکروفیلم *مراد/المیریدین* آمده و در متونی که دربارهٔ احوال او بحث کرده‌اند، سابقه ندارد. نگارنده در این مقاله با توجه به موارد مشابهی چون نعلین مخصوص پیامبر اسلام، کفش مخصوص بایزید، تأکید شمس تبریزی بر لزوم کفش مخصوص یک فرقه، دیدگاه طریقت مولویه دربارهٔ کفش به عنوان پای‌افزار پیران و اختصاص هزینه خاص برای خریدن نعلین و همچنین تأکید بر تقدس کفش در آیین فتوت به این نتیجه رسیده است که بخشیدن نعلین و طلب کفش از پیر، عملی آیینی در تصوف - ضمن این که نشان‌دهندهٔ ابزار شناسایی فرقه‌ای از فرق دیگر است - مبین این نکته است که قصاب، پیرو آیین فتیانی است که مختص ایرانیان بوده است.

کلیدواژه‌ها:

قصاب آملی، آیین کفش بخشیدن، آیین فتوت، کشف، نعلین.

مقدمه

یکی از عارفان و مشایخ بزرگ مکتب خراسان و در عین حال گمنام و عارف حکمت خسروانی (مجموعه مصنفات، ص ۵۰۰)، پیر فتوت (تذکره الاولیا، ص ۶۴۱)، مطاق مشایخ سلف (اسرار التوحید، ص ۲۸۹) و طراز طریق ولایت و جمال اهل هدایت (کشف المحجوب، ص ۲۳۸)، قطب الاولیا (مقامات ابوالروح، ص ۲۰۶) شیخ ابوالعباس احمد ابن محمد ابن عبدالکریم قصاب (یا قصار) آملی طبرستانی (۳۱۴-۴۲۴ هـ ق) است. او شیخ آمل و طبرستان، صاحب کرامت عظیم و مرید محمد ابن عبدالله طبری بوده (طبقات الصوفیه، ص ۳۰۷-۳۱۱) که در قرن چهارم می‌زیست و با نه واسطه به پیغمبر اسلام (ص) می‌رسید. (اسرار التوحید، ص ۳۰۷)

شهرت او در زمان حیاتش بلاد اسلامی را درنوردیده و حتی به مصر نیز رسیده بود. او علی‌رغم امی بودن (کشف المحجوب، ص ۲۳۸) به غوامض علوم واقف بوده و در دیدن آفات عیوب نفس، اعجوبه و در ریاضت، کرامت، فراست و معرفت شأنی وافر داشت. (تذکره الاولیا، ص ۶۴۱) او از یک سو پیر و مراد ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالحسن خرقانی و ابوعبدالله داستانی است، و از سوی دیگر، مطابق روایت شیخ اشراق در جرگه عارفان بزرگی چون حلاج و بایزید قرار گرفته که نگارنده درباره شخصیت، ارزش و اهمیت او در مجموعه عرفان اسلامی و آیین فتیانی و حکمت خسروانی بیشتر در مقاله‌ای به صورت مفصل بحث کرده است. (ر.ک: «ابوالعباس قصاب آملی جامع آیین فتیانی، عرفان اسلامی و حکمت خسروانی» مجله دانشکده ادبیات فردوسی مشهد، شماره ۱۵۰) آنچه در این جستار اهتمام نویسنده بوده، اشاره به عمل و آیینی است که در ذیل سوانح زندگی و کرامات او آمده است و تا جایی که نگارنده جستجو کرده تقریباً در هیچ متن عرفانی سابقه ندارد.

ابوالعباس قصاب آملی و کرامت‌های صوفیانه

درباره کرامات و خوارق عادات ابوالعباس قصاب آملی در مجموعه متون عرفانی نظیر *طبقات الصوفیه*، *کشف‌المحجوب*، *حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر*، *کشف‌الاسرار*، *روضه‌الریاحین*، *مراد‌المیردین*، و *تذکرة‌الاولیا* به کرات سخنانی نقل شده است که بررسی آن مجالی دیگر می‌طلبد. او عادت داشته کرامت‌های خویش را پنهان نگاه دارد و در جواب سائلی که از شیخ تقاضای کرامت می‌کند، می‌گوید: «امروز چنان می‌بینم که مردان عالم برمی‌خیزند و از مشرق تا به مغرب به زیارت ما پای‌افزار در پا می‌کنند چه کرامت خواهید زیادت از این.»^۱ (تذکرة‌الاولیا، ص ۶۴۵)

با وجود این و با تأکید بر کتمان کرامت، کرامت‌هایی از او در مجموعه متون عرفانی آمده که عمده‌ترین آن‌ها رفع حوائج مادی در زمان حیات با فرستادن سیب، شلوار، پنیر و اشراف بر ضمایر و فراست و آینده‌نگری بعد از مرگ است. نمونه این نوع کرامت مربوط به فرستادن سیب به ولایت کرمانشاه به درخواست ابوالفارس کرمانشاهی است که به میمنت این عمل قحطی از آن شهر برمی‌خیزد. (طبقات‌الصوفیه، ص ۳۱۱ و نفعات‌الانس، ص ۲۸۷) البته شیخ ابوالعباس از اطلاق این خوارق عادات با نام کرامت اکراه داشته و دیگران را از نقل آن برحذر می‌داشت. چنان‌که در حکایت ذیل خداوند را مورد عتاب قرار داده و با تهدید خواسته خود را طلب می‌کند و در خطاب به «محمد هوارودی» می‌گوید: «گفت یارب اگر نان‌خورش پنیر می‌فرستی نیک و الا بدین عصا قندیل‌های رباط بشکنم. در حال مردی به در رباط درآمد و چیزی بر سر نهاده بود، شیخ ابوالعباس، رحمة الله علیه، گفت: یا محمد هوارودی بنگر تا چیست که این مرد بر سر دارد؟ برفتم و نگاه کردم، سلۀ پنیر بود که بر سر داشت از برای درویشان ... شیخ ابوالعباس رحمة الله علیه مرا گفت یا محمد مگوی که این کرامت پسر قصاب است و ... این کرامت من نیست.» (ص ۱۵۰) یکی از خوارق عادت‌های شیخ و اعمال نمادینی که به شیخ ابوالعباس قصاب آملی منسوب و به صورت یک عمل آیینی منحصر به فرد است، وقتی است که یکی از مریدان از او کفش و نعلین تقاضا می‌کند که می‌تواند به عنوان یکی از کرامات مختص و منحصر به فرد او ملاحظه و بررسی شود. با توجه به جستجوی

نگارنده، این عمل به صورت یاد شده در هیچ متنی سابقه نداشته و در مجموعه متون عرفانی تنها دربارهٔ احوال او آمده است. پرسش مقدر نگارنده این بوده که چرا از میان تمام ابزار و آلات محتمل در خانقاه، از قصاب آملی نعلین تقاضا شده است^۲. البته این عمل از نظر ساختار بدون توجه به تفاوت‌های صوری و نوع کنش، بسیار شبیه کرامت دیگر شیخ است که او مطابق تقاضای مریدی دیگر به او سروال (شلوار) بخشیده است. بر این اساس و مطابق روایت طبقات الصوفیه، عقیل بستی در راه سفر حج به دیدار شیخ در آمل آمده و از شیخ تقاضای شلوار^۳ می‌کند که شیخ نیز خواسته او را اجابت کرده است. (طبقات الصوفیه، ص ۳۱) نگارنده در ادامه بعد از ذکر حکایت نعلین به مقایسه این دو حکایت نیز خواهد پرداخت.

حکایت نعلین بخشیدن

حکایت حاضر تنها یک بار در نسخه مرادالمیریدین نقل شده که تاریخ کتابت آن مربوط به قرن نهم است. این کتاب اثر خواجه غیاث الدین ابوالفتوح حجة الله ابن سعید ابوالمظفر یوسف ابن ابراهیم ابن شیخ الاسلام ابوالفتوح هبة الله ابن یوسف ابن ابراهیم ابن محمد ابن مؤید حموی است که در سال ۸۳۳ در نیشابور نوشته شده و به سلطان امیر مبارزالدین ابن محمد ابن المظفر منصور یزدی تقدیم شده است^۴ در این کتاب، دو بار به ابوالعباس قصاب اشاره شده؛ که در نخستین مرتبه (برگ ۲۲، صفحه اول) به خانقاه او در باغی در آمل و آمدن سیل و کرامت شیخ اشاره کرده است.^۵ نکته قابل تأمل در این مسئله این‌که از آنجایی که در برگ شماره ۵۲ (صفحه ۲) به همین باغ، که در جوار خانقاه ابوالعباس قرار دارد، اشاره کرده و از آمل با قید «آمل طبرستان» یاد کرده است، اثبات می‌شود خانقاه و مزار ابوالعباس به ضرس قاطع در آمل طبرستان است. اشاره دوم در برگ سی است که در باب توکل نوشته شده است: «حکمی عنه (شیخ الاسلام) قدس الله روحه قال خرجت وحيداً على سبيل التوكل طالباً للحج. فلما وصلت الى امل و كنت حافياً طلبت في خانقاه الشيخ ابي العباس رضى الله عنه نعلين فلم يعطوني فارتحلت عنها و رحلت جيلان...» (مرادالمیریدین، ص ۳۰) مطابق روایت

کشف و کشف
کشف طلیبدین
در عرفان
ابوالعباس قصاب

شیخ الاسلام ابوالفتوح هبة ابن یوسف جد مؤلف، چنین مستفاد می شود که شخصی به عزم حج وارد خانقاه شیخ ابوالعباس قصاب می شود و تقاضای نعلین می کند، اما به دلایلی مبهم تقاضای او اجابت نمی شود و او از آنجا کوچ می کند و عازم گیلان می شود. صفحه مورد نظر در مرادالمیریدین به صورت ذیل است:



نگارنده به منظور درک بهتر این کنش و مقایسه آن با کنش دیگر او (شلوار بخشی) سعی می کند این دو عمل را به موازات هم تفسیر و تبیین کند. این دو حکایت، واقعه دو شخصیتی است که در راه حج به خانقاه شیخ رسیده و از او

حاجتی خواسته‌اند. اگرچه ساختار هر دو روایت مشابه و از جریان ثابتی تبعیت می‌کند، دارای شخصیت‌های متفاوت، خواسته و طلب گوناگون و پایان کاملاً مختلف است که در شکل ذیل به مقایسه تطبیقی شخصیت‌ها، طرح و ساختار آن پرداخته می‌شود:

| منبع | طبقات الصوفیه (قرن ۵) | مرادالمیریدین (قرن ۹) |
|---------------------|--|---|
| شخصیت اول | عقیل بستی | شیخ الاسلام ابوالفتوح هبة الله جد مؤلف کتاب |
| انگیزه دیدار شیخ | سفر به حج | سفر به حج |
| زمان و نوع دیدار | دیدار مستقیم و گفتگو با شیخ | دیدار از خانقاه شیخ (بعد از وفات او) |
| نوع طلب | شلوار | نعلین |
| عکس‌العمل شیخ | اجابت خواسته | عدم اجابت طلب |
| فرجام داستان | امتناع شیخ از سفر حج و تجلی کرامت او با یافتن شلوار در هر منزل | بازگشت شخصیت اول از آمل به گیلان و ترک سفر حج (پیام این واقعه برای شخصیت اول ترک کردن سفر حج است) |

در مورد کنش شلوار (سروال) بخشیدن باید گفت عملی آیینی مربوط به آیین فتیانی است که محققانی چون کربن (آیین جوانمردی، ص ۱۳۴) آن را یک عمل نمادین دانسته‌اند؛ اما در مورد نعلین بخشیدن در آیین تصوف هیچ قرینه‌ای در متون صوفیه - تا جایی که نگارنده بررسی کرده - وجود ندارد. آنچه به ضرس قاطع می‌توان گفت این‌که کفش چون خرقة، ابزار شناسایی یک فرقه و مسلک از فرق و مسلک‌های دیگر بوده و شاید کفش و نعلین بخشیدن شیخ آملی نیز، علاوه بر سمبلیک بودن، نشانه تفکیک و تمایز طریقت قصاب از فرقه‌های دیگر

بوده باشد. نگارنده در این بخش برای اثبات این ادعا و با توجه به منابع پیشین، سعی می‌کند این کنش مبهم را در زندگی این عارف بزرگ مکتب خراسان، تفسیر و تحلیل کند.

در احوال پیامبر اسلام، نعلین او و ویژگی‌های آن آمده است که پیامبر نوع خاصی نعلین می‌پوشیده دارای دو بند که صورت حرزی را پیدا کرده بود که سرشار از برکت و مخصوصاً در برابر چشم زخم دارای اثری قوی بود. درباره نعلین پیامبر، به اندازه‌ای سخن به میان آمده که تاریخ‌نگاری به نام مَقْرَی در قرن هفدهم میلادی، کتابی مفصل در پانصد صفحه درباره کفش پیامبر نوشته است. (ر.ک: محمد رسول الله، ص ۶۵-۶۷) درباره کفش‌های عارفان و نعلین در طریقت متصوفه نیز تعبیر و جستارهایی آمده که تأمل در آن‌ها منجر به درک بهتر این عمل شیخ خواهد شد. از جمله این موارد، در احوال بایزید آمده که بایزید کفشی داشته که مخصوص او بوده است. (دفتر روشنایی، بند ۳۲۴) چنان‌که روزبهان نیز به این کفش مخصوص بایزید اشاره می‌کند و می‌گوید: «از بایزید نقل کردند چهل سال در مسجد نشست داشت؛ جامه‌ای ویژه مسجد داشت از برای سرای جامه‌ای و از برای خلوت جامه‌ای همچنین بود دو کفش او.» (ص ۱۴۴)

یکی دیگر از عارفانی که بیشترین توجه را نسبت به سایر عارفان به این واژه نشان داده، عین‌القضات همدانی است؛ وی همواره خدمت کفش کردن را به عنوان سمبل ارادت مرید به مراد معرفی می‌کند: «ای عزیز ... چون از سر عادت برخیزی و دین را طلب کنی هزار بار نوشتم و سود نمی‌دارد و از عادت آن‌گاه برخاسته باشی که خدمت کفشی کنی و خدمت کفش نه آن باشد که کفش راست بنهی که تو را هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فرا کفش مردان کنی که هفت سال کم یا بیش برکه را می‌دیدم و هرگز زهره نداشتی که دست فرا کفش او کنم.»^۶ (نامه‌های عین‌القضات، ص ۴۷۸)

با توجه به مجموعه تأکیدات عین‌القضات، چنین برمی‌آید که ظاهراً مقصود او از ستایش کفش، نشانه عاشق بودن و ستایش پیر و مقام بزرگ او و طلب برای

برخوردار شدن از اسرار نهاد اوست و خدمت کفش به معنای مرید و سرسپردگی و تسلیم بودن است؛ چنان‌که خدمت کفش مردان را حصار نهاد آدمی از شر شیاطین می‌داند. (همان، ص ۶۸)

قرینه مؤید دیگر مبنی بر این‌که در عرفان و طریقت، کفش ابزار شناسایی و تشخیص یک فرقه از فرق دیگر است، مقالات شمس است. کفش در این کتاب هم، وسیله‌ی بازشناسی یک فرقه از تصوف از فرقه‌های دیگر معرفی شده است: «سماعی بود مطرب لطیف خوش آواز صوفیان صوفی صافی دل هیچ درنگرفت شیخ گفت: «بنگرید به میان صوفیان ما اغیاری هست؟» نظر کردند، گفتند: که نیست. فرمود: «که کفش‌ها بجوئید.» [جستند] گفتند: آری، کفش بیگانه‌ای هست. گفت: «آن کفش بجوئید.» گفت: «آن کفش از خانقاه بیرون نهدید.» برون نهادند در حال سماع در گرفت.»^۷ (مقالات شمس، ص ۱۸۰ و ۳۵)

منبع دیگری که درباره تفسیر این عمل شیخ، رهنما و راهبر خواهد بود مجموعه آثاری است که درباره مولوی و طریقت مولویه تألیف شده است. مطابق باور این نحله، کفش به عنوان پای‌افزار پیران راهبر، مقدس بوده و افلاکی در مناقب‌العارفین کفش مولوی را چون دم انسان کامل وسیله شفا‌ی بیماران می‌داند و می‌گوید: «از کفش مولانا به هر رنجور و نیازمندی که آب دادندی چه کشف‌ها روی نموده باذن الله شفا یافتندی و زنان حامله به آسانی بار نهادندی.» (مناقب‌العارفین ۳/ ۴۳۳) یکی دیگر از مواردی که در احوال مولوی پیرامون مسئله کفش و نعلین آمده نکته بسیار مهمی است که به دقیقه‌ای باریک اشاره و تا حدودی، برخی از غوامض نعلین بخشیدن قصاب آملی را حل می‌کند و آن مجموعه پول و هزینه‌ای است که به منظور خریدن کفش برای مریدان اختصاص می‌یابد: «روزی حضرت مولانا در جماعت خانه با یاران همدم صحبتی داشته بود و یاری ربانی، ربابی می‌زد و سر در رباب معرفتی می‌فرمود. از ناگاه شیخ‌المشایخ شرف‌الدین موصلی از خدمت پروانه به رسالت آمدند خواجه مجدالدین از مقربان حضرت مولانا بود... شرف‌الدین هنگام رفتن دو هزار درم

به خواجه مجدالدین می‌دهد که برای یاران کفش بهایی باشد. (همان‌جا) و این نشان می‌دهد هزینه خاصی برای خریدن نعلین در این طریقت وجود داشته است. و سرانجام یکی دیگر از موارد مهمی که به مسئله کفش آن هم با تأکید بر طریقت و آیین فتیانی اشاره می‌کند نظر عبدالباقی گولپینارلی است که مبین این نکته است؛ و آن کفش و نعلین در آیین فتوت بسیار معنادار بوده و مجموعه مواردی که در بحث بایزید، عین‌القضات، شمس و مولوی و همچنین در این عمل قصاب ذکر گردید، با این قرینه تحقیقاً اثبات می‌شود: «در آیین فتوت هر گاه یکی از اهل فتوت در یک صنف از اصناف، مشتری را مغبون کند و یا دروغ گوید محاکمه نمی‌شود، بلکه در حضور اخی بابا بازپرسی می‌شود. وقتی که اثبات شد مدتی اجازه ورود به محفل را ندارد و یا از صنعت منع می‌شود و دکانش تعطیل می‌شود. فردی را که باید دکانش بسته شود جلو مغازه‌اش می‌آورند و در حضور اخوان مغازه را قفل می‌کنند و کلید را به فردی که اداره صنف را عهده‌دار است تسلیم می‌کنند و شیخ آن صنف کفش پای راست آن شخص را از پایش در می‌آورد و به پشت بام دکان او پرتاب می‌کند. (تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ص ۱۳۹)

نتیجه

با این تفسیر، البته تا حدی که نویسنده این نوشتار در منابع موجود بررسی کرده، می‌توان حدس زد که کفش بخشیدن یک عمل آیینی در ادامه همان طریقتی است که ابوالعباس قصاب آملی ادامه‌دهنده آن است و آن «آیین فتیانی» است که مختص ایرانیان بوده است. از آنجایی که نگارنده قبلاً در مقاله‌ای دیگر، اثبات نموده قصاب آملی قبل از شیخ اشراق، حلقه واسطه عرفان ایرانی قبل از اسلام (حکمت خسروانی) و تصوف اسلامی بوده است، این نکته می‌تواند نشان‌دهنده باور قصاب به عرفان ایرانی قبل از اسلام و آیین فتوت باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «لیک این نه کرم اوست کی پسر بزکشی در صدر بزرگان می‌نشیند و به زمین فرو نشود و این دیوار برو نیفتد و این خانه بسر او فرود نیاید بر ملک و ملک ولایت دارد و بی‌آلت و کسب روزی می‌خورد و خلقی را بخوراند این نه همه کراماتست.» (جمال‌الدین، ص ۶۷)
۲. ضمن این‌که کفش خواستن در متون ادبی به معنای کنایی آهنگ سفر کردن نیز مستعمل بوده است: «چون ز ابرام لبم دست ملک شد فارغ / گفت بختم خنکا موزه بنه کفش بخواه» (دیوان انوری، ۱ / ۴۱۸)
۳. توضیح مختصر درباره شلوار و سراویل این‌که یکی دیگر از اصطلاحاتی که در آیین فتوت و طریقت جوانمردان، اهمیت و اعتبار فراوانی دارد سروال (شلوار) پوشیدن است که مقام و مرتبت آن چون خرقة در نزد صوفیان است. بنا بر آیین فتوت، اصل ستر در عبارات از ناف است تا به زانو و ساتر این محل شلوار است. چنان‌که این جوزی لباس این طریق را شلواری می‌داند که آن را بر هر کسی که در این طریق داخل شود می‌پوشانند. (ابن جوزی، ص ۲۷۷)
۴. این کتاب به صورت نسخه خطی در کتابخانه عمومی یزد (شماره ۶۲۰) ضبط شده که نسخه میکروفیلم آن به شماره ۲۴۵۱ در دانشگاه تهران (بخش نسخ خطی) ثبت شده است. این نسخه به زبان عربی و فارسی است و دارای ۸۵ برگ و به جز برگ اول و دوم که معرفی اطلاعات مؤلف و تقدیمه است، دارای ۱۶۶ صفحه و هر صفحه به طور متوسط ۲۵ سطر است.
۵. خواجه غیاث‌الدین در این فراز به خانقاه شیخ در آمل و وجود قبور در اطراف آن و آمدن سیلی عظیم اشاره می‌کند و می‌گوید در آن ایام سیلی عظیم در شهر آمل اتفاق افتاد که به جز خانقاه قصاب، همه قبور اطراف آن را ویران ساخت. در بخش دیگر از این حکایت به آمدن سیل به باغ شیخ‌الاسلام ابراهیم ابن محمود اشاره می‌کند که در کنار خانقاه ابوالعباس قرار داشته است.
۶. «هرگز خدمت کفش ناکرده این چنین سخنان را که باشی.» (نامه‌های عین‌القضات، ۲ / ۵۸) یا «از گفتن و نوشتن چه خیزد بلی سود بسیار بینی از آن اما راه از رفتن برسد خدمت کفشی باید کرد و عمر عزیز خود را در آن صرف گردانید تا عمرت عزیز بود و تو عزیز باشی یا نه عمر چه هفتاد هشتاد.» (همان، ۲ / ۸۷) یا «به خدمت مدبری فاسقی شیطانی از شیاطین انس دشمنی از دشمنان خدا و رسول مفتخر بودن چه هنر است؟ خاک بر سر خادم و مخدوم باد ان الله لعنتی العالمین آخر تو را از آن چه لذت است از نان تو را چه خلل است یا از جامه؟ اگر صد سال عمر بود تو را هیئات چندان داری که تو را و فرزندان تو را بس بوده و چرا خدمت کفشی نمی‌کنی باشد که تو را از غمزه هلاک بیرون آورد شرمت باد این کار می‌کنی کارا چه زیان تو بر زبانی باشی.» (همان، ۲ / ۳۷۵) یا «چندین سال دیگر تو را خدمت کفش مردان باید کردن تا بود که تو را برگیرند یا برنگیرند.....» (همان، ۱ / ۱۹۸) یا «خدمت کفش پیر کن و گنگ و کر و لال باش.» (همان، ۲ / ۱۰۳) یا «پیران مریدی کرده باشند مریدان را نیکو شناسند جهد کن تا خود را در خدمت کفش تهذیب کنی.» (همان، ۱ / ۴۷) یا «خدمت

کفش مردی کن... چون تو را قبول کرد شیطان خود برخیزد.» (همان، ۲ / ۱۴) یا «قرآن خواندن تو و نماز و روزه تو و حج و جهاد و صدقه تو آن بود که تقریبی کنی به کفش مردی لا بل خاک قدمش بامداد و شبانگاه به توتیا در دیده می‌کشی تا بود که چون پنجاه سال عمر در خدمتش به سر بری بود که روزی او را بر تو نظری افتد.» (همان، ۲ / ۳۶۸)

۷. نمونه دیگر هم در همین کتاب: «یکی در تاریکی خواهد که از میان جمع بیرون آید اکنون پایش بر کفش دیگری افتاد شکسته شد گوشه کفش لازم نیست که آن کفش ببرم که خبط کردم و عذر ظاهر است اگرچه تاریکی است کفش خود هر کسی می‌باید که نگاه می‌دارد.» (همان، ص ۱۷۲) و یا «پرپر رقتش آمده بود از کلمات ما بعد از آن درسش گفتم سر پیش کرد که اگر بی ادبی کردم مرا فروکش صد کفش بر سرم بزن اکنون فرو کشمش بزنمش صد کفش تمام به اقرار او یک کفش کم زنم.» (مقالات شمس، ص ۲۲۱) یا «چون کفش عالم را کفشک گفتن کفر است کفش فقیر را چه می‌گویی...» (همان، ص ۲۲۸)



منابع

- آئین جوانمردی؛ هانری کرین، ترجمه احسان نراقی، چاپ اول، نو، تهران ۱۳۶۳.
- تصوف در یکصد پرسش و پاسخ؛ توفیق گولپینارلی، چاپ اول، احیای کتاب، تهران ۱۳۸۰.
- تمهیدات؛ عین‌القضات همدانی، ترجمه عقیف عسیران، چاپ دوم، منوچهری، تهران، بی‌تا.
- طبقات الصوفیه؛ خواجه عبدالله انصاری، حسین آهی، چاپ دوم، فروغی، تهران ۱۳۸۰.
- فتوت‌نامه؛ محمدریاض، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ اول، اساطیر، تهران ۱۳۸۲.
- کشف‌المحجوب؛ ابویعقوب هجویری، چاپ اول، مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد، لاهور ۱۳۷۴.
- ابوالعباس قصاب آملی جامع آیین فتیانی، عرفان اسلامی و حکمت خسروانی؛ مصطفی گرجی، مجله دانشکده ادبیات فردوسی مشهد؛ شماره ۱۵۰، صص ۶۳-۸۴، سال ۱۳۸۴.
- مجموعه مصنفات؛ شیخ اشراق، سید حسین نصر، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۷۲.
- محمد رسول‌الله؛ آنه ماری شیمل، حسن لاهوتی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
- مرادالمربدین؛ خواجه غیاث‌الدین ابوالفتح، نسخه میکروفیلم دانشگاه تهران، شماره ۲۴۵۱.
- مقالات شمس؛ شمس تبریزی، محمد علی موحد، خوارزمی، تهران ۱۳۷۷.
- مناقب‌العارفین؛ افلاکی، تحسین یازجی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۸۵.
- ترجمه رساله قشیری؛ ابوالقاسم قشیری، بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.
- دفتر روشنائی؛ سهلگی، محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، سخن، تهران، ۳۸۴۱.
- نامه‌های عین‌القضات؛ عین‌القضات همدانی، به کوشش علی‌نقی منزلی و عقیف عسیران، چاپ سوم، اساطیر، تهران ۱۳۷۷.

